

## جواز غیبت مسلمان غیر شیعی

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سوال<sup>۱</sup>: آیا آن چنان که برخی از فقها گفته اند غیبت مخالف با مذهب امامی از دیگر مسلمانان جایز است؟ آیا این جواز شامل ناصبی و غیر ناصبی است؟ آیا درست است که مسلمان غیر شیعی هیچ حرمتی ندارد و به همین خاطر غیبت او مجاز است؟ مگر نه این است که غیبت قبل از ظهور مذاهب که همگی مسلمان به شمار می رفتند حرام بوده است؟ چطور ممکن است که مسلمان برادر مسلمان باشد و دیگری دوست دار اهل بیت باشد ولی غیبت او برای من مجاز باشد؟

پاسخ: در رابطه با اصل حرمت غیبت که با کتاب و سنت ثابت شده است، اختلافی میان علما نیست اما در جزئیات مسائل آن اختلافاتی به چشم می خورد و یکی از مسائل پرجنبال در شیعه این است که آیا حرمت غیبت مختص به شیعه امامی اثناعشری است یا شامل همه مسلمانان می شود؟

---

<sup>۱</sup> حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدین والاجتماع ۱: سوال ۱۹۷.

بنا بر مشهور اکثریت قائل به تخصیص هستند و غیبت مخالف را مشمول حرمت ندانسته و بلاشکال می‌دانند و تعدادی از علما از جمله صاحب جواهر و نراقی و شیخ انصاری و سید جواد عاملی و شیخ یوسف بحرانی و نیز آقای خوبی و مرحوم امام خمینی بر همین نظرند.

در مقابل نیز برخی از فقها از جمله آقای مکارم شیرازی و محقق اردبیلی و سید محمد حسین فضل الله قائل به حرمت غیبت هر مسلمانی هستند، آقای سید محمدرضا گلپایگانی بنا به احتیاط واجب - در صورتی که ضرورت شرعی - قائل به حرمت آن هستند و به شهید ثانی و آخوند خراسانی نیز این دیدگاه منسوب است و شیخ جواد تبریزی نیز جواز غیبت را به مخالف مقصر نه قاصر تخصیص زده است.

قائلین به جواز ادله ای ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها به طور خلاصه به شرح زیر است:

وجه اول: که خیلی از فقها از جمله آقایان خوبی و خمینی و صاحب جواهر و نراقی بر آن تاکید دارند این است که با ملاحظه مجموع نصوص فراوان صادره در مورد لعن و برائت و سب و غیبت اهل بدعت - که مخالفین جزو آنها هستند - جای هیچ تردیدی در سقوط حرمت و جواز غیبت آنها باقی نمی‌ماند، شیخ حرّ عاملی در کتاب امر به معروف از (تفصیل وسائل الشیعه) بابتی به این مسئله اختصاص داده و احادیث آن را جمع آوری نموده است.

شهید ثانی در رساله اش و محقق اردبیلی در مجمع الفایده خود این وجه را ذکر نموده و آن را زیر سؤال برده و فاقد دلیل نامیده‌اند زیرا هیچ ارتباطی بین جواز شرعی غیبت و جواز لعن و برائت از آنان وجود نداشته در نتیجه باید به همان مقداری که دلیل داریم بسنده نموده و از آن تجاوز نکنیم.

این ایراد به تنهایی تا همین مقدار صحیح است ولی ای بسا مربوط به روایات دال بر لعن آنها باشد اما برخی نصوص دیگر که بعضا صحیح‌السند اند مثل معتبره داوود بن سرحان دلالت بر «وقیعه» دارد که اهل لغت آن را به معنای «غیبت» دانسته‌اند و این روایت دقیقا به بحث ما مربوط می‌شود و نیاز به تعمیم و تسری نیز نیست. از همین روی بهتر است از زاویه دیگری نیز به نقادی آن بپردازیم، به این بیان که: این نصوص را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱- روایاتی که در آن از عنوان «اهل بدعت» استفاده شده

۲-روایاتی که این عنوان در آن استفاده نشده

الف- اما مهم‌ترین و صریح‌ترین روایتی که عنوان اهل بدعت در آن استفاده شده صحیحه داوود بن سرحان است و از بین این نصوص جز این روایت صحیحی که مرتبط با بحث ماست نیافتیم، اما این روایات هیچ کدام بر آنچه ادعا شده دلالتی ندارد زیرا مراد از اهل بدعت در آنها فرقه‌های انحرافی هستند که سعی در انحراف افکار عمومی داشته و نگران کننده اند. شاهد این مطلب هم صحیحه داوود بن سرحان است که علت جواز غیبت آنها را اجتناب مردم از آنها و خوف گرفتار شدن در دام آنها دانسته است که این خود به صراحت دلالت بر این دارد که روایات متعرض مصلحت دوری مردم از آنها و آشکار شدن ماهیت این جریان‌ها شده و این چه ربطی به غیبت هر فردی که شیعه دوازده امامی نباشد دارد؟!

ب- اما روایاتی که عنوان اهل بدعت در آنها استفاده نشده هیچ‌کدام ظهور در جواز غیبت آنها ندارد لذا اشکال شهید ثانی وارد است و مضمون امثال این روایات نهایتاً مسائل دیگری است که تصریح به جواز غیبت ندارد و در نتیجه علت تمرکز فقها بر این دلیل واضح نیست!

وجه دوم: این دلیل را نیز عده ای از علما مطرح نموده و گفته اند: مخالف کافر است لذا تخصصاً از ادله حرمت غیبت خارجند.

این مسئله خود بحثی مستقل است که در صدد پرداختن به آن نیستیم اما فرموده‌اند: ادله زیادی داریم که منکر ولایت کافر است که به عنوان نمونه به مهمترین آنها اشاره نموده تا -هم نظر با برخی متأخرین همچون شهید صدر- عدم صحت نظریه کفر مخالف را ثابت نماییم. این ادله عبارت اند از:

۱- عبارت زیارت جامعه که می‌گوید: «من جحدکم کافر: هر کس شما را انکار کند کافر است.» و همچنین «و من وحده قبل عنکم: کسی که توحید را باور دارد از شما حرف شنوی دارد.» با توجه به اینکه عکس تقیض آن این خواهد بود: «آنکه از شما حرف شنوی ندارد موحد نیست.»

۲- روایاتی که می‌گوید وضعیت کسی که مخالف قبل از استبصارش دارد بدتر از ترک صلاة است.

۳-روایاتی که می‌گوید: ناصبی از سگ و یهود و نصاری بدتر است. با ضمیمه این نکته که به تعبیر «مفتاح الکرامه» مراد از ناصبی همه کسانی اند که مستضعف نیستند که البته برخی از فقها نیز این وجه را پذیرفته اند حتی شیخ یوسف بحرانی احکام کفر (مثل نجاست و مانند آن) را در دنیا نیز بر آنها جاری می‌داند این در حالی است که عده‌ای دیگر این نتایج را مخصوص آخرت می‌دانند و عده‌ای نیز همچون آقای حکیم و صدر و خمینی این وجه را نپذیرفته اند.

بنابراین، اگر نظر به این ادله کفر هر مخالفی ثابت شود بنا بر مبنای اختصاص حرمت غیبت به مسلمان - که آن را مسلم دانسته اند- همین برای جواز غیبت او کفایت می‌کند.

اما بر این مبنا اشکالاتی وارد است که به طور کوتاه بدان اشاره می‌نماییم:

اولاً: تعبیر (کافر) در متون دینی عمدتاً معانی و استعمالات متعددی دارد حتی تارک الصلاة و گناهکار هم کافر نامیده شده اند لذا جا دارد دقت کنیم استفاده از این تعبیر در زیارت جامعه به چه منظوری است؟ آیا مراد بیان مهم‌ترین مصداق کفر است یا درجات نازل آن؟ زیرا کفر به این معانی زیاد در نصوص استفاده شده و الا چه کسی ملتزم به کفر تارک الصلاة شده است؟ ای بسا کفر در اینجا با توجه به مقام امامت است نه کفر در اصطلاح فقهی! که با توجه به استعمالات مختلف آن نیاز به اثبات دارد بمانند که در روایات کافر بر «جاحد» اطلاق شده که به هر غیر معتقد به عقاید شیعه اطلاق نمی‌شود و اخص از آن است.

ثانیاً: استفاده از عکس نقیض در فهم دلالت روشی غیر عرفی است و در روش فهم منطقی دقی به کار می‌رود. پس وقتی می‌گوییم: «هر کس به خدا ایمان آورد از رسول اطاعت می‌کند.» معنایش این نیست که: «کسی که از رسول خدا اطاعت ننمود به خدا ایمان نیاورده است!» چطور چنین چیزی درست است در حالی که در آیاتی از قرآن کریم توصیفات برای مؤمنین ذکر شده که آنها را در بسیاری از مردم نمی‌بینیم. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ أَلْمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾

(البقرة: ۱۶۵)<sup>۱</sup>، آیا اگر مؤمنی «اشد حبا لله» نبود و محبتش به خدا از محبت بت پرست به بت‌هایش بیشتر نبود آیا دیگر مؤمن نیست؟! فهم عرفی این متن می‌گوید: هر کس اهل توحید است علی القاعده و به طور منطقی کلام اهل بیت را می‌پذیرد نه اینکه هر کس کلام اهل بیت را نمی‌پذیرد موحد نیست! علاوه بر اینکه پذیرش سخن اهل بیت اعم از تشیع اصطلاحی است ای بسا کسی کلام اهل بیت را پذیرا بوده و به آن تمسک نماید اما شیعه اصطلاحی نباشد مثلاً قائل به بیش از ۱۲ امام باشد (اگر برایش ثابت نشده باشد که تعداد ائمه در نگاه ایشان فقط دوازده نفر است) چنین کسی با اینکه به لحاظ فقهی و کلامی شیعه نیست اما این جمله در حق او صادق است که کلام ائمه ع را پذیراست.

سوم: روایاتی که در مورد قضای اعمال توسط مستبصر وارد شده مربوط به عنوان کفر نیست، زیرا از منظر شیعه نداشتن ولایت قطعاً از بی‌نمازی بدتر است، اما این به این معنی نیست که هر چه از بی‌نمازی بدتر باشد مرتکب آن کافر است!

چهارم: بدتر بودن ناصبی از یهود دلالت بر شمول آن نسبت به هر مخالفی را ندارد زیرا ناصبی یا دشمن اهل بیت - به لحاظ اعتقادی یا اعم از آن - یا دشمن شیعیانشان است و بنا بر هر دو فرض اخص از عنوان مخالف است. در نتیجه مخالفینی که نه دشمن اهل بیت اند و نه با شیعه دشمنی دارند را نمی‌توان ناصبی دانست، البته برای این موضوع به بحث‌های تفصیلی مراجعه شود.

وجه سوم: که مرحوم صاحب جواهر و آقای خوبی آن را ذکر فرمودند. مبنی بر این که غیبت ایشان به ملاک تجاهر به فسق ثابت می‌شود چرا که این کبرای کلی در حق ایشان صادق است چون ترک ولایت از آشکارترین مصادیق آن است.

---

۱ ترجمه "و برخی از مردم کسانی هستند که از غیر خدا، همانندهایی (معبود گونه) بر می‌گزینند، که همانند دوستی خدا، آنها را دوست دارند. و [لی] کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند. و اگر (بر فرض) کسانی که ستم کردند، بدانند در هنگامی که عذاب را مشاهده می‌کنند (خواهند دانست) که تمام قدرت از آن خداست؛ و برآستی خدا سخت کیفر است." (بقره ۱۶۵)

اما ایراد آن این است که اولاً خود مرحوم خوبی و خیلی از علمای دیگر جواز غیبت فرد متجاهر را تنها مختص به آنچیزی که به آن متجاهر است دانسته اند نه دیگر عیوب یا گناهان مخفی او که به متجاهر به آن ندارد پس چگونه به طور مطلق غیبت اهل خلاف حتی در غیر مورد انکار ولایت که قاعدتاً مورد متجاهر آنهاست، می تواند جایز باشد؟!

ثانیاً: هر مخالف مذهبی را نمی توان متجاهر به فسق دانست و الا باید مردم و فقها به همدیگر چنین نگاهی داشته باشند زیرا دیگری بنا به نظر تقلیدی یا اجتهادی من مرتکب حرام می شود پس اگر کسی مرتکب فعلی شود که اجتهادا یا تقلیداً آن را جایز می داند اما دیگری از سر تقلید یا اجتهاد آن را حرام می داند آیا این مجوز می شود که فرد اول تحت عنوان متجاهر به فسق شخص دوم را غیبت نماید و بالعکس؟! لذا برای تحقق فسق باید دو رکن علم و عمد را مد نظر قرار داد پس چگونه عنوان فاسق بر مخالفی که عالم به حرمت انکار امامت و ترک واجب نیست صدق نموده اما بر اختلافات علما و مجتهدین صدق نمی کند؟! بله اگر مخالف در دلش علم به امامت اهل بیت داشته باشد اما در این زمینه کوتاهی کرده یا آن را انکار کند، این حکم در حقیقت رواست.

وجه چهارم: که آقای خوبی و آقای خمینی و صاحب جواهر آن را ذکر نموده اند استناد به جواز سب و لعن و غیبت در سیره متشرعه است.

اما پاسخ آن این است که ما سیره متصلی به عصر معصوم در باب غیبت که برخاسته از چیزی غیر فتوای علما باشد سراغ نداریم و فرضاً بپذیریم که لعن به طور کلی و یا به عنوان یک طائفه وجود داشته اما با این روش همانطور که گفتیم و از امثال شهید ثانی نقل نمودیم چیزی قابل اثبات نیست، ضمن اینکه مشهور بین قدمای شیعه از زمان کلینی کفر مخالف است پس باید ملاک غیبت کفر مخالف باشد و اگر امروز - با توجه به بطلان ملاکی که این سیره بر آن قائم است - بطلان آن را ثابت نمودیم دیگر نمی توان به آن تمسک نمود.

وجه پنجم: انعقاد اجماع است حتی صاحب جواهر حلیت غیبت مخالف را نه تنها از قطعیات بلکه از ضروریات مذهب دانسته است! عده ای نیز این مطلب را تأیید نموده اند

حتی مرحوم امام خمینی سخن صاحب جواهر مبنی بر عدم لزوم صرف عمر برای چنین موضوعات واضحی را مورد تمجید قرار داده است.

اما پاسخ ما همان جواب معروف است یعنی ملاک «دلیل» است زیرا هیچ اجماع محتمل المدرکی دارای حجیت ذاتی نیست و اجماع مورد ادعا حتی اگر به لحاظ تاریخی قابل اثبات باشد کاملاً مدرکی و مبتنی بر ادله ی ذکر شده و ادله ای است که در ادامه می آید لذا تفصیل بیش از این نیاز نیست.

وجه ششم: قصور ادله حرمت است یعنی دلیلی که بر حرمت غیبت دلالت دارد شامل مخالف نمی شود لذا با تمسک به اصالت البرائة جواز غیبت مخالف را ثابت می نماییم.

و اما این دلیل را می توان اینگونه نقد نمود که ادله حرمت غیبت عمومیت داشته و شامل هر مسلمانی می شود زیرا در آن از عناوین عامی چون «مسلم» و «أخ» و «ناس» که اختصاص به اهل مذهب خاصی ندارد استفاده شده و استفاده از واژه «مؤمن» در برخی نصوص مثل روایت سلیمان بن خالد مشکلی ایجاد نمی کند زیرا دلیل حرمت غیبت مؤمن منافاتی با دلیل حرمت مطلق مسلم ندارد زیرا هر دو مثبت و هم سو هستند و در اصول امکان اخذ به دو دلیل متوافق و همسو مادامی که خصوصیت خاصی در میان نباشد به اثبات رسیده.

اما قائلین به جواز غیبت مخالف در قوت نصوص برای اثبات حرمت - با صرف نظر از هر گونه مخصصی - به دلایل زیر اظهار تردید می کنند:

۱- «مؤمن» و «أخ» در آیه حرمت غیبت، اختصاص به شیعه دارد کما اینکه از دیگر نصوص نیز چنین برمی آید لذا آیه و دیگر ادله نمی تواند شاهی بر مدعی باشد که این وجه توسط شیخ یوسف بحرانی و سید عاملی و دیگرانی مطرح شده و حتی برخی می گویند: بین ما و اهل سنت برادری وجود ندارد.

۲- اگر چه قبل از انتخاب امیرالمؤمنین امامت و ولایت رکن دین نبوده اما با تصریح پیامبر و انتخاب ایشان تبدیل به رکنی از ایمان شده و لذا مراد از «مؤمن» و موارد مشابه آن، مؤمن واقعی است اگرچه به تعبیر امام خمینی ارکان ایمان به مرور زمان تفاوت کرده است.

۳- که این وجه نیز توسط آقای خمینی مطرح شده و میگوید: ائمه ع حرفی جز حرف خدا نمی‌زنند پس اگر فهمیدیم واژه ایمان در عقاید و سخنان ائمه اختصاص به شیعه دارد کاشف به عمل می‌آید این واژه در نصوص قرآنی و نبوی نیز به همین معناست.

۴- که توسط جمعی از فقها از جمله آقای خویی و خمینی و نراقی و بحرانی و شیخ انصاری و سید عاملی و صاحب جواهر مطرح شده و می‌گوید: با توجه به وجوب برائت از آنان بین ما و آنها هیچ برادری وجود ندارد.

### اما می‌توان از این استدلال‌ها چهارگانه این گونه پاسخ داد:

۱- بررسی نص قرآن گویای این است که عنوان «مؤمن» به معنای معتقد به خدا و رسول و فرشتگان و کتب آسمانی است و در دهها مورد از آیات قرآن بر این معنا تأکید شده است و طبیعت این کلمه نیز به لحاظ فضای صدور همین اقتضا را دارد و این مسئله اولاً و بالذات قابل تشکیک نیست لذا آقای خویی نیز معترف است که واژه مؤمن در نصوص قرآنی به معنای مطلق مسلمان است زیرا هیچ ردپایی از مفهوم تشیع در توصیف ایمان به کار رفته در آیات قرآن به چشم نمی‌خورد.

۲- بنابراین آنچه گذشت اخوت موجود در میان مؤمنین که در آیات قرآن آمده همه مسلمانان را شامل می‌شود پس جایی برای نفی برادری بین مسلمانان آنگاه که در مذهب اختلاف کنند وجود ندارد.

۳- مرحوم امام خمینی توضیح نداده‌اند که چگونه ولایت به این معنا - که بر عدمش آثار کفر بار می‌شود - رکنی از ایمان شده است؟! و چگونه اطلاقات قرآنی را قید زده‌اند؟ و الا نباید منکر هر گزاره اعتقادی مثل عصمت یا امر بین الامرین را - حتی اگر ناشی از اجتهاد کلامی باشد - غیر مومن دانست چرا که با ایمان واقعی در تناقض است.

۴- اینکه ائمه جز حرف خدا را نمی‌زنند به معنای بسته بودن دست ائمه در تأسیس اصطلاحی جدید نیست به این نحو که نتوانند اصطلاحی فی نفسه با عقیده قرآنی در تضاد نباشد را بسازند نهایتاً ثابت می‌شود که ائمه در صدد استعمال مؤمن برای شیعه بوده‌اند

(اگر این تخصیص و ادعای مسلم‌انگاشته از اساس درست باشد) نه اینکه بخواهند استعمال قرآنی را تحریف نموده یا آن را رد نمایند بلکه این صرفاً یک اصطلاح است.

۵- با وجود تأکید قرآن بر برادری بین ما و آنها چنانچه گذشت علت قطع و جزم به نفی اخوت را نفهمیدیم اما تبری از آنها منافاتی با برادری و ایمان ندارد دقیقاً مثل اهل بدعت و ظالمین و...، زیرا تبری از ایشان جز همین حالت قلبی تنفر از رفتارهای آنان و نهایتاً قطع رابطه با آنان نیست نه اینکه به معنای جواز غیبت و عدم حرمت ایشان باشد ما از اهل کتاب نیز تبری می‌جوئیم اما قرآن ما را از احسان و احترام به حقوق و حق حیات آنها منع ننموده و تبری ملازمی با ساقط شدن احترام به طور مطلق ندارد و بدین ترتیب مشخص شد که با اثبات اسلام فرد مخالف، آیه و نصوص سنت شریفه حرمت غیبت، شامل محل نزاع می‌شود

نظر صحیح این است که غیبت مسلمانان با همه فرقه‌ها و مذاهب مختلف ایشان حرام است تا زمانی که عنوانی ثانوی از عناوینی که مجوز غیبت هستند بر فرد صدق نکند که بدین لحاظ فرقی میان شیعه و غیر شیعه وجود ندارد و الله العالم (این خلاصه‌ای از بحث بود و تفصیل بیشتر محل دیگری می‌طلبد).